[303] تا اینکه تو را از اسبت انداخته ومجروح بر زمین افتادی، اسبها با سمهایشان بر تو تازیدند وستمگران وسرکشان شمشیرهای برانشان را بر تو فرود آوردند. پیشانیت برای مرگ عرق کرده بود، وبه راست وچپ کشیده می شدی با گوشه چشم بسوی خیمه هایت نگریسته وفرزندان وخاندانت تو را بخود مشغول ساخته بود، واسبت گریزان در حالیکه می گریست وشیهه می زد بسوی خیمه ها شتافت. هنگامی که زنان اسبت را با حالت شرمساری دیده وبه زین واژگونش نظر افکندند، با موهای پریشان وشیون کنان وناله کنان از خیمه ها بیرون آمدند، ودر حالیکه پس از عزت وشکوه خوار وذلیل شده بودند بسوی قتلگاه شتافتند. در حالیکه شمر بر روی سینه ات نشسته وشمشیرش را بر گودی زیر گلوی تو فرو برده ومحاسنت را با دستش گرفته بود، سرت را با شمشیر خود برید، در آن حال آرامش خود را حفظ کرده ونفسهایت پنهان شده بود، سرت بر بالای نیزه قرار داشت وخانواده ات همچون بندگان اسیر، و در غل وزنجیر قرار گرفتند. در فراز پالانهای چهارپایان چهره هاشان از گرمای ظهر تابستان می سوخت، ودر بیابانها ودشتهای پهناور پیش برده می شدند، دستهایشان به گردنهاشان آویخته ودر بازارها آنان را می گرداندند. _____